حق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال یازدهم، شماره ۲۶۰/ ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵/ ۳۰ آوریل ۲۰۲۶

دادخواهی دی‌ماه ۱۴۰۴



IRAN HUMAN RIGHTS (IHRNGO)
سازمان حقوق بشر ایران

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: مقاله حقوقی: نقی محمودی، مصاحبه‌ها: سیروان منصوری

صفحه‌بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

در این شماره می‌خوانید:

ارتکاب جنایت علیه بشریت در وقایع دی ماه از سوی مأموران جمهوری اسلامی

کشتار دی‌ماه و الگوی سرپوش‌گذاری حکومت بر وقایع در پرونده‌های بین‌المللی

کشتار دیماه ۱۴۰۴، دسترسی خانواده‌های قربانیان به پزشکی قانونی و حفظ زنجیره نگهداری ادله

کشتار دی‌ماه، استفاده از نیروی مرگبار علیه معترضان و نقش دادخواهی خانواده‌ها

کشتار دی‌ماه، الگوی سازمان‌یافته سرکوب، جمع‌آوری ادله و طرح دعوی در مجامع بین‌المللی

ارتکاب جنایت علیه بشریت در وقایع دی ماه از سوی مأموران جمهوری اسلامی





نقی محمودی

پس از اینکه اینترنت به‌طور نسبی در ایران برقرار شد و تصاویر و ویدئوهای مربوط به وقایع اعتراضات دی‌ماه انتشار یافت، گستردگی و عمق جنایت صورت‌گرفته توسط مأموران جمهوری اسلامی آشکارتر شد. جنایتی سازمان‌یافته و هدفمند به قصد کشتار معترضان و سرکوب گسترده.

تا به حال آمار دقیقی از شمار جان‌باختگان، زخمی‌ها و بازداشت‌شدگان منتشر نشده است، ولی آمار تقریبی اعلامی خبرگزاری‌های معتبر، مبتنی بر سی‌وشش هزار جان‌باخته، چهل‌ویک هزار زخمی و قریب به پنجاه هزار بازداشتی است. آمار سی‌وشش هزار کشته منحصر به دو روز هجدهم و نوزدهم دی‌ماه است. اگر غیر از این دو روز هم جان‌باختگانی باشند، رقم بزرگی را تشکیل نمی‌دهد. طبق گزارش شورای هماهنگی شورای صنفی فرهنگیان، حداقل دویست‌وسی کودک دانش‌آموز در اعتراضات دی‌ماه جان باخته‌اند.

جمهوری اسلامی در قیام‌های سال‌های گذشته هم مرتکب جنایت شده بود، ولی جنایت آخرش در نوع خودش، بی‌بدیل، بی‌رحمانه و وحشتناک است. گزارش‌های هیئت مستقل حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی نیز بر وقوع جنایتی گسترده تأکید دارد. همچنین، گزارش‌هایی از به قتل رساندن افراد زخمی در بازداشتگاه‌ها و حتی در بیمارستان‌ها و مراکز درمانی با شلیک تیر خلاص و خفه کردن حکایت دارد. وجود وسایل احیای مجروحان بر بدن مجروحان نیز این احتمال را قوت می‌بخشد که این افراد در بیمارستان‌ها یا مراکز درمانی کشته شده‌اند یا از آن محل‌ها ربوده شده و در جای دیگری کشته شده‌اند.

حتی طبق برخی ویدئوهای منتشرشده، حمله مأموران سرکوب جمهوری اسلامی به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی به ثبت رسیده است. بازداشت و تهدید کادر درمانی، اعم از پزشکان، پرستاران و سایر کارکنان بیمارستان‌ها نیز از جمله موارد دیگر است.

همچنین، جنایت بر بدن جان‌باختگان موضوعی است که باید مستقلا به آن پرداخته شود، اما اینجا اشاره‌ای کوتاه بدان می‌کنم. بر اساس گزارش هیئت حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد، مضافا بر وجود آثار شکنجه بر بدن جان‌باختگان، حکایت از وقوع خشونت و تجاوز جنسی به بازداشت‌شدگان دارد. موضوع تجاوز و خشونت جنسی به بازداشت‌شدگان، موضوعی است که در قیام‌های قبلی نیز تکرار شده بود و همچنین تجاوز و تعدی جنسی به زنان، کودکان و حتی مردان، شلیک به اندام‌های جنسی، برهنه‌سازی اجباری، تهدید به تجاوز جنسی در صورت عدم اعتراف به ارتکاب جرائم مد نظر بازجو در طول روند بازجویی، در گزارش سازمان‌های حقوق بشری، به‌عنوان ابزار

خاموش‌سازی سیاسی ثبت شده است. چنین رفتار خشونت‌باری، نه صرفا به‌صورت موردی یا تصادفی، بلکه به‌صورت گسترده، هدفمند، مستمر و سیستماتیک از سوی مأموران جمهوری اسلامی، در قیام‌های قبلی ارتکاب یافته است.

مدیر سازمان بهشت زهرا «زدن تیر خلاص» به مجروحان اعتراضات دی‌ماه را تأیید کرده است. جواد تاجیک، مدیرعامل سازمان بهشت زهرا، در یک نشست خبری «زدن تیر خلاص» به مجروحان اعتراضات دی‌ماه را تأیید کرد، ولی آن را به «تروریست‌ها» نسبت داده است.

او گفت: «حتما تروریست‌ها و کسانی که مسلح بودند تیر خلاص به مردم زدند و به بیش از ۷۰ درصد از پیکرها؛ تروریست‌ها شلیک کرده‌اند.»

این اولین باری است که یک مقام مسئول جمهوری اسلامی این موضوع را با نسبت دادن آن به «تروریست‌ها» اعلام می‌کند.

تصاویر و گزارش‌های رسیده از ایران و اظهارات شاهدانی که با بی‌بی‌سی صحبت کرده‌اند، حاکی از خشونت بی‌سابقه در سرکوب اعتراضات دی ۱۴۰۴ است. نهادهای حقوق بشری تخمین می‌زنند که از زمان آغاز این اعتراضات، هزاران نفر کشته و زخمی شده باشند.

خبرگزاری فعالان حقوق بشر (هرانا) تا روز ۲۴ بهمن ۱۴۰۴، جان باختن ۷۰۰۵ نفر را تأیید کرده است. از این تعداد، ۶۵۰۶ معترض، ۲۱۴ نفر از نیروهای نظامی و حکومتی و ۶۶ نفر غیرمعترضان غیرنظامی شناسایی شده‌اند.

هرانا اعلام کرده است که در حال بررسی هزاران گزارش کشته‌شده دیگر است.

همچنان که در متن مطلب حاضر بدان اشاره خواهم کرد، نه‌تنها در قوانین و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی، بلکه حتی در قوانین کیفری و متفرقه جمهوری اسلامی، ارتکاب هر یک از این جنایات از سوی مأموران جرم‌انگاری شده و مستوجب مجازات‌اند.

سرکوب گسترده معترضان در منشورهای بین‌المللی:

منشور نورنبرگ یا منشور لندن، توافق‌نامه‌ای است که در آگوست ۱۹۴۵ توسط متفقین (آمریکا، بریتانیا، فرانسه، شوروی) امضا شد و پایه حقوقی تأسیس دادگاه نظامی بین‌المللی برای محاکمه سران نازی پس از جنگ جهانی دوم بود. این منشور جنایات جنگی، جنایات علیه صلح و جنایات علیه بشریت را تعریف کرد و مسئولیت فردی را جایگزین مصونیت دولتی کرد. بر اساس این منشور، «دادگاه نظامی بین‌المللی» (IMT) به‌منظور پیگرد قانونی رهبران آلمان نازی که به جنایات جمعی و آغاز جنگ جهانی دوم متهم بودند، تأسیس شد. اهمیت منشور نورنبرگ از این جهت است که زمینه‌ساز حقوق بین‌الملل کیفری مدرن شد و زمینه را برای تعریف نسل‌کشی فراهم کرد.

ویژگی‌های اصلی منشور نورنبرگ:

هدف از تشکیل دادگاه جهت پیگرد قانونی مقامات بلندپایه نازی و جنایتکاران اصلی جنگ در شهر نورنبرگ آلمان.

مواد شمول منشور عبارت است از جنایات علیه صلح، برنامه‌ریزی، آماده‌سازی، شروع یا جنگ

تجاوزکارانه.

جنایات جنگی که نقض قوانین و عرف‌های جنگی (مانند قتل، بدرفتاری با اسرا یا غیرنظامیان) را شامل می‌شود.

جنایات علیه بشریت: موارد شمول آن قتل، امحا (نابود کردن)، به بردگی گرفتن، تبعید یا رفتار غیرانسانی با غیرنظامیان و سرکوب و آزار و اذیت بر پایه گرایش‌های سیاسی، نژادی یا مذهبی بود.

مسئولیت کیفری فردی: بر اساس این منشور، ادعای «اطاعت از دستورات مافوق» باعث رفع مسئولیت کیفری نمی‌شد. این منشور با اینکه برای محاکمه نظامیان آمر و مأمور به خاطر جرائم جنگی، در دوران جنگ جهانی دوم، تدوین شده بود، ولی با این حال، اولین سند در مورد مسئولیت آمران و مأموران و امکان محاکمه آن‌ها در ارتکاب جنایت علیه بشریت است.

جنایتی که مأموران مختلف جمهوری اسلامی، اعم از (نظامی، انتظامی، امنیتی، حراستی، بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)، به حدی غیرانسانی، غیراخلاقی و حتی غیرشرعی (حتی طبق موازین شرعی و قانونی جمهوری اسلامی) است که در هیچ قاموسی نمی‌توان برای آن جایی یافت.

نکته مهم اینکه در این منشور، جرائم جنگی سربازان و فرماندهان در ارتباط با جنگ با یک کشور متخاصم مورد توجه است. اگر به جرائم ارتکابی مأموران جمهوری اسلامی دقت کنیم، این جرائم نه در حال جنگ با سربازان یک کشور متخاصم، بلکه از سوی مأموران یک کشور علیه شهروندان بی‌دفاع و بی‌سلاح همان کشور ارتکاب یافته است. نه جنگی در کار بوده و قربانیان نه افراد نظامی یک کشور متخاصم، بلکه شهروندان همان کشورند. اما با این وصف، جرائمی که توسط مأموران ارتکاب یافته، شاید تا به حال در هیچ جنگی اتفاق نیفتاده است. وقتی که دشمن مردم، حاکمیت است، شکایت به کجا می‌توان برد؟ در عمر سیاه و سرتاسر جنایت جمهوری اسلامی، در وقوع ارتکاب جنایات مختلف، هیچ شکایتی از مأموران جمهوری اسلامی منتج به نتیجه‌ای به نفع شاکیان و قربانیان نشده است. حتی گاه چنان احکامی مضحکی صادر شده است که در برابر آن قلم از حرکت می‌ایستد. مثلا در جریان حمله مأموران جمهوری اسلامی در هجدهم تیر هفتادوهشت به کوی دانشگاه تهران، دادگاه در مورد شکایات متعدد دانشجویان، سرباز وظیفه‌ای به نام اروجعلی ببرزاده را به سبب سرقت ریش‌تراش به حبس و جزای نقدی محکوم کرد و بقیه آمران و مأموران را از کلیه اتهامات انتسابی تبرئه کرد. قضیه به صدور حکم محکومیت یک سرباز ختم نشد و عده‌ای از دانشجویان که خود شاکی بودند، به خاطر تعویض جایگاه شاکی و متهم، به حبس محکوم شدند.

عدم مشروعیت جنایات مأموران جمهوری اسلامی در قوانین مدون جمهوری اسلامی:

قانون به‌کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری

این قانون در سال ۱۳۷۳ تصویب و به موقع اجرا گذارده شده است:

ماده ۱ – مأمورین مسلح موضوع این قانون که

به‌منظور استقرار نظم و امنیت و جلوگیری از فرار متهم یا مجرم و یا در مقام ضابط قوه قضائیه به تفتیش، تحقیق و کشف جرائم و اجرای احکام قضائی و یا سایر مأموریت‌های محوله، مجاز به حمل و به‌کارگیری سلاح می‌باشند، موظفند به هنگام به‌کارگیری سلاح در موارد ضروری کلیه ضوابط و مقررات این قانون را رعایت نمایند.

تبصره - مأمورین مسلح وزارت اطلاعات در اجرای وظایف محوله قانونی، در مورد به‌کارگیری سلاح مشمول این قانون می‌باشند.

ماده ۲ - مأمورین مسلح موضوع این قانون باید شرایط زیر را داشته باشند:

۱ - سلامت جسمانی و روانی متناسب با مأموریت محوله.

۲ - داشتن آموزش‌های لازم در راستای مأموریت‌های محوله.

۳ - تسلط کامل در به‌کارگیری سلاحی که در اختیار آن‌ها گذارده می‌شود.

۴ - آشنایی کامل به قانون و مقررات مربوط به به‌کارگیری سلاح.

ماده ۳ - مأمورین انتظامی در موارد زیر حق به‌کارگیری سلاح را دارند:

۱ - برای دفاع از خود در برابر کسی که با سلاح سرد یا گرم به آنان حمله نماید.

۲ - برای دفاع از خود در برابر یک یا چند نفر که بدون سلاح حمله کرده‌اند.

مقررات این قانون نه در قیام‌های مردمی قبلی و نه قیام دی‌ماه رعایت نشده است.

اکثر قریب به اتفاق معترضان فاقد سلاح بوده‌اند که در این خصوص، مأموران جمهوری اسلامی حق شلیک مستقیم به معترضان را نداشته‌اند.

مأموران طبق قانون فوق‌الذکر، بایستی قبل از شلیک، اخطار دهند و در صورت لزوم تیر هوایی شلیک کنند یا نهایتا برای جلوگیری از گستردگی اعتراضات، به نقاط غیرحساس بدن معترضان شلیک کنند. در حالی که چنین امری رخ نداده و مأموران با شلیک به نقاط حساس بدن معترضان، مثل شلیک با تفنگ ساچمه‌ای و همچنین جنگی، به سر و چشم و اعضای جنسی معترضان شلیک کرده‌اند که این امر حکایت از این داشته که هدف مأموران نه متوقف کردن معترضان، بلکه به قصد کشتن شلیک کرده‌اند.

حق دفاع مشروع قربانیان در مقابل تجاوز



مأموران از حدود قانونی:

دفاع مشروع در برابر مأموران دولتی که از حدود قانون خارج شده و جان، مال یا ناموس فرد را به خطر می‌اندازند، بر اساس مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی ایران جایز است.

اگر مأمورین از وظیفه قانونی خود خارج شده و اقدامی غیرقانونی (مانند ضرب‌وجرح یا تجاوز) کنند، فرد حق دفاع متناسب برای دفع خطر را دارد.

شرایط کلیدی دفاع مشروع در برابر مأموران:

خروج مأمور از حدود وظایف: مقاومت تنها زمانی دفاع مشروع است که مأمور از حدود قانونی خود خارج شده باشد. اگر مأمور در حین انجام وظیفه قانونی باشد، مقاومت جایز نیست.

تناسب دفاع و خطر: دفاع باید متناسب با حمله باشد و از حد ضرورت برای دفع خطر فراتر نرود.

خطر قریب‌الوقوع: خطر یا تجاوز باید فعلی و قریب‌الوقوع باشد.

خوف عقلایی: بر اساس قرائن، ترس از آسیب جدی (قتل، جرح، تعرض) وجود داشته باشد.

با این وصف، معترضان در مقابل مأمورانی که از حدود قانونی تجاوز کنند، می‌توانند با مقاومت در برابر مأموران، با سلاح سرد از خود دفاع کنند.

با توجه به وقایع روزهای هجدهم و نوزدهم دی‌ماه سال جاری، مأموران جمهوری اسلامی نه‌تنها منشور حقوق بشر را نقض کرده‌اند، بلکه موازین قانونی به‌کارگیری سلاح را نقض کرده و مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اند.

کشتار دی‌ماه و الگوی سرپوش‌گذاری حکومت بر وقایع در پرونده‌های بین‌المللی





سیروان منصوری

کشتار معترضان در دی‌ماه ۱۴۰۴، از منظر حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری، تنها به بررسی رفتار مأموران حاضر در صحنه محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم تحلیل فرایند تصمیم‌گیری، شناسایی آمران و تصمیم‌گیرندگان و ارزیابی مسئولیت کیفری اشخاص در سطوح مختلف فرماندهی و مدیریتی است. در چنین پرونده‌هایی، گردآوری و حفظ اسناد، شهادت شهود، مدارک دیجیتال، اسناد اداری و سایر قرائن، نقش اساسی در انتساب مسئولیت فردی و اثبات وجود یک الگوی هماهنگ یا سیاست سازمان‌یافته ایفا می‌کند؛ هرچند موانعی همچون محرمانه بودن اسناد، نبود دسترسی به مدارک رسمی، محدودیت دسترسی به شاهدان و دشواری اثبات رابطه میان دستوردهندگان و مجریان، از مهم‌ترین چالش‌های پیگرد کیفری به شمار می‌رود. از سوی دیگر، صدور احکام کیفری علیه معترضان، بازداشت یا تحت فشار قرار دادن خانواده‌های قربانیان و تلاش برای محدود کردن دسترسی آنان به حقیقت و عدالت، در صورت اثبات، می‌تواند در کنار ادعاهای مربوط به پنهان‌سازی یا امحای ادله، به‌عنوان بخشی از الگوی احتمالی سرپوش‌گذاری بر وقایع در ارزیابی مراجع بین‌المللی مورد توجه قرار گیرد.

مجله حقوق ما در گفت‌وگو با بهنام دارابی‌زاده، پژوهشگر حقوق بشر و عضو شبکه وکلای یک‌کلمه، این موضوع را با تکیه بر استانداردهای حقوق بین‌الملل، قواعد ادله و رویه مراجع و سازوکارهای بین‌المللی بررسی کرده است.

برای عبور از سطح «عامل شلیک» و رسیدن به «آمران و تصمیم‌گیران» کشتار دی‌ماه، چه نوع اسناد و شواهدی باید جمع‌آوری شود؟

واقعیت این است که در رسیدگی‌های کیفری به پرونده‌های مربوط به جرایم سازمان‌یافته حکومتی، از جمله «جنایت علیه بشریت» و «جنایات جنگی»، آنچه بیش از هر عامل دیگری اهمیت دارد، اثبات زنجیره فرماندهی (Chain of Command) و رابطه فرماندهی و کنترل مؤثر (Effective Control) میان مقام‌های ارشد و عاملان دون‌مایه یا دست‌نشاندگان سرکوب در میدان است.

از این‌رو، اسنادی مانند دستورهای عملیاتی، ابلاغیه‌های امنیتی، صورت‌جلسات شورای امنیت کشور، امنیت استان، گزارش‌های پس از عملیات، مکاتبات میان نهادهای امنیتی، سوابق ارتباطات، شهادت مطلعان داخلی،

اظهارات مقام‌های سابق و همچنین شواهد متن‌باز (OSINT)، از جمله تصاویر، داده‌های مکانی، تصاویر ماهواره‌ای و تحلیل‌های دیجیتال، اهمیت اساسی دارند و امیدواریم روزی به تمامی این اسناد مهم دست پیدا کنیم. اما در بسیاری از موارد پیش می‌آید که اسناد مستقیم کافی یا حتی در دسترس وجود ندارد. به همین دلیل، بخش مهمی از اثبات بر پایه شواهد ارتباطی و داده‌های دیجیتال شکل می‌گیرد.

برای مثال، مکاتبات میان فرماندهان نظامی، داده‌های تماس، پیام‌های ردوبدل‌شده در شبکه‌های امن و حتی متادیتای اسناد می‌تواند نشان دهد چه کسی، در چه زمانی و با چه سطحی از فرماندهی در ارتباط بوده است. در بسیاری از موارد، این داده‌ها در انحصار دستگاه‌های اطلاعاتی قرار دارند، اما همواره احتمال هک، افشا یا درز آن‌ها نیز وجود دارد.

واقعیت این است که همین داده‌های به‌ظاهر فنی، زمانی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، می‌توانند الگوی تصمیم‌گیری را آشکار کنند. برای مثال، هم‌زمانی و هماهنگی در صدور دستورها در چند منطقه و استان مختلف، مانند آنچه در کشتار دی‌ماه در ایران تجربه شد، نشانه‌ای از وجود یک مرکز واحد تصمیم‌گیری در سطح ملی یا در نهادهایی مانند شورای عالی امنیت ملی در تهران است.

در پرونده‌های مشابه، چگونه رابطه میان دستورات صادرشده در سطوح عالی و اقدامات مأموران میدانی اثبات شده است؟

دادگاه‌های بین‌المللی معمولا این رابطه را از طریق تحلیل «کنترل مؤثر» (Effective Control) و بررسی الگوهای شناخته‌شده عملیاتی اثبات می‌کنند.

همان‌طور که اشاره شد، وجود الگوهای مشابه سرکوب در نقاط مختلف کشور، از جمله در جریان اعتراضات آبان ۱۳۹۸، خیزش سراسری «زن، زندگی، آزادی» و کشتار دی‌ماه، همراه با به‌کارگیری هم‌زمان شیوه‌های یکسان، گزارش‌دهی سلسله‌مراتبی و تداوم و تشابه این اقدامات بدون مداخله یا واکنش مقام‌های ارشد، نشانه‌ای قوی از وجود دستور واحد یا دست‌کم آگاهی و تأیید مقام‌های ارشد حکومتی و نظامی و فرماندهان سپاه پاسداران است.

نهادهای حقیقت‌یاب و در مرحله بعد دادگاه‌ها، در عمل با تکیه بر بررسی ساختار فرماندهی، چگونگی ابلاغ دستورات، حدود اختیارات فرماندهان و نحوه عملکرد آنان، رابطه میان سطوح عالی تصمیم‌گیری و اقدامات نیروهای میدانی را احراز می‌کنند. در این فرایند، این نهادهای تخصصی در گام نخست به سراغ بازسازی دقیق ساختار فرماندهی می‌روند

و دادگاه‌ها نیز در ادامه بر همین یافته‌ها تکیه می‌کنند. این بازسازی شامل شناسایی سلسله‌مراتب رسمی، تعیین جایگاه نهادهای امنیتی و نظامی در ساختار قدرت و بررسی مسیرهای انتقال دستور از سطوح بالاتر به واحدهای میدانی است.

فرض درست و منطقی است که در سازمان‌های دارای نظم اطلاعاتی و نظامی، یا حتی شبه‌نظامی، اقدامات گسترده و هماهنگ بدون نوعی دستور یا هماهنگی از سطح بالاتر امکان‌پذیر نیست. به این معنا، کمتر پیش می‌آید که شاهد اقداماتی «خودسرانه» باشیم.

به همین دلیل، اگر مجموعه‌ای از عملیات‌های مشابه در چند منطقه و استان به‌طور هم‌زمان رخ دهد، برای مثال آنچه در دی‌ماه شاهدش بودیم، نخستین پرسش حقوقی این است که «چه سازوکاری این هماهنگی را ممکن کرده است؟»

آیا محرمانه بودن ساختار نیروهای امنیتی و فرماندهی می‌تواند مانع انتساب مسئولیت کیفری شود؟

خیر. در حقوق کیفری بین‌المللی، محرمانه بودن ساختارهای امنیتی یا طبقه‌بندی اطلاعات، به‌خودی‌خود رافع مسئولیت کیفری نیست.

دادگاه‌ها پذیرفته‌اند که حکومت‌ها یا نهادهای امنیتی وابسته ممکن است اطلاعات مربوط به زنجیره فرماندهی را مخفی نگه دارند؛ اما این امر موجب مصونیت نمی‌شود. در چنین مواردی، دادگاه‌ها با اتکا به شواهد غیرمستقیم، شهادت راویان، اسناد افشاشده و الگوهای عملیاتی، واقعیت فرماندهی را بازسازی می‌کنند.

در پرونده‌هایی از این دست که به «جنایت علیه بشریت یا جرایم جنگی» رسیدگی می‌کنند، دادگاه‌ها به‌جای اتکا به یک سند یا دستور صریح، از مجموعه‌ای از ابزارهای اثباتی استفاده می‌کنند تا تصویر واقعی از ساختار فرماندهی را بازسازی کنند.

یکی از این روش‌ها و رویه‌هایی که استفاده می‌شود، تکیه بر شواهد غیرمستقیم یا قرائنی است که جمع‌آوری شده است؛ یعنی بررسی الگوهای تکرارشونده در عملکرد نیروها و عوامل سرکوب، هماهنگی زمانی و مکانی عملیات‌ها و استمرار یک نوع رفتار یا سلاح مشخص در دوره‌های مختلف را شامل می‌شود.

این الگوهای تکرارشونده، اگر به‌صورت یک مجموعه و در کنار هم تحلیل شوند، می‌توانند نشان‌دهنده وجود یک سیاست مرکزی باشند، حتی اگر سند مستقیم یا دستور مکتوب صریح و مشخصی در دسترس نباشد.

اگر خانواده‌های قربانیان دی‌ماه در

زمان وقوع حادثه شکایتی ثبت نکرده باشند، آیا امروز همچنان امکان طرح دعوی وجود دارد؟

ابتدا مایلم روی این نکته اصلی تأکید کنم که عدم ثبت شکایت در زمان وقوع جنایت، به‌تنهایی مانع پیگیری‌های بعدی نیست.

این رویکرد مبتنی بر این واقعیت است که جرایمی مانند «جنایت علیه بشریت» یا «جرایم جنگی» که در ادبیات حقوق بین‌الملل به‌عنوان شدیدترین نقض‌های حقوق بنیادین بشر شناخته می‌شوند، ماهیتی فراتر از روابط خصوصی میان افراد دارند و در زمره «جرایم علیه جامعه بین‌المللی» مطرح می‌شوند. بر همین اساس، حتی اگر در زمان وقوع این جرایم هیچ شکایت رسمی هم ثبت نشده باشد، اصل قابلیت پیگرد کیفری آن‌ها همچنان محفوظ است.

در بسیاری از نظام‌های حقوقی، ملاحظات و محدودیت‌های عینی نیز به‌درستی مورد توجه قرار می‌گیرد. در همین راستا، دکترین‌هایی مانند «تعلیق مهلت مرور زمان» (equitable tolling) و مفاهیم مشابه در حقوق بین‌الملل و حقوق تطبیقی به‌کار گرفته می‌شوند. بر اساس این رویکرد، اگر ثابت شود که شاکیان به دلیل شرایط بیرونی و خارج از کنترل خود عملا امکان پیگیری مؤثر حقوقی را نداشته‌اند، مهلت‌های زمانی تعیین‌شده می‌توانند متوقف شوند یا با انعطاف تفسیر گردند تا اصل دسترسی به عدالت مخدوش نشود.



برای نمونه، در پرونده‌ای که علیه پرویز ثابتی در دادگاه فدرال فلوریدا مطرح شده است، خواهان‌ها با استناد به فضای ترس، نگرانی از پیامدهای امنیتی و خطر انتقام‌جویی، استدلال کرده‌اند که امکان طرح شکایت در زمان مقرر علیه او نداشته‌اند و او اساسا زندگی مخفی داشته است. بر این اساس، آن‌ها خواستار اعمال دکترین «تعلیق مهلت مرور زمان» شده‌اند تا دادگاه بررسی کند آیا شرایط خاص آن دوره باعث موجه بودن تأخیر در اقامه دعوی بوده است یا خیر. دادگاه نیز این ادعا را به‌عنوان موضوعی قابل بررسی و نیازمند رسیدگی ماهوی پذیرفته است که خبر بسیار خوبی است.

آیا احکام صادرشده علیه معترضان یا خانواده قربانیان می‌تواند به‌عنوان بخشی از الگوی سرپوش‌گذاری بر وقایع در پرونده‌های بین‌المللی مطرح شود؟

بله، در حقوق کیفری بین‌المللی این امکان هست که احکامی که علیه معترضان، خانواده قربانیان یا حتی شاهدان صادر می‌شود، در واقع خودش در چارچوب یک «الگوی گسترده‌تر سرکوب و تحریف حقیقت» باشد.

البته این موضوع به‌صورت خودکار و به‌تنهایی به‌عنوان «دلیل» تلقی نمی‌شود، بلکه زمانی از نظر حقوقی اهمیت پیدا می‌کند که در کنار سایر شواهد قرار گیرد و بتواند بخشی از یک تصویر منسجم از رفتار سازمان‌یافته حکومتی و الگوی سرکوب را نشان دهد.

برای مثال، در رویه دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق، برخی اقدامات حکومتی پس از وقوع جنایت‌ها، از جمله تلاش برای از بین بردن اسناد و شواهد، ارعاب شهود و تثبیت روایت‌های رسمی خلاف واقع، به‌عنوان نشانه‌های جدی در اثبات وجود یک سیاست سازمان‌یافته یا آگاهی مقام‌های ارشد حکومتی از ارتکاب جنایت‌ها مورد توجه قرار گرفت.

در رویه دادگاه کیفری بین‌المللی برای سیرالئون (Special Court for Sierra Leone) نیز چنین رویکردی دیده شد. در برخی پرونده‌ها، اقداماتی مانند تهدید و بازداشت شاهدان، ایجاد فضای رعب و وحشت برای راویان، فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بر خانواده‌های قربانیان، در کنار سایر ادله، به‌عنوان بخشی از الگوی سازمان‌یافته برای پنهان‌سازی ابعاد واقعی جنایات است. در ایران نیز تلاش‌هایی از این دست بارها و بارها تجربه شده است. از انواع فشارها بر خانواده‌های دادخواه تا حتی تخریب عامدانه مکان‌های «خاوران» یا قطعه ۴۲ آرامستان «بهشت زهرا» را می‌توان در چنین چارچوب‌هایی تحلیل کرد.

کشتار دی‌ماه ۱۴۰۴، دسترسی خانواده‌های قربانیان به پزشکی قانونی و حفظ زنجیره نگهداری ادله



کشتار معترضان در دی‌ماه ۱۴۰۴، صرفا از منظر نقض حق حیات قابل بررسی نیست، بلکه از دیدگاه حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق بشر بین‌الملل، نحوه حفظ، جمع‌آوری و مستندسازی ادله نیز از اهمیت بنیادین برخوردار است. در شرایطی که گزارش‌های متعددی از محدودیت یا محرومیت خانواده‌ها از دسترسی مؤثر به پزشکی قانونی، عدم شفافیت در کالبدشکافی، دفن شتاب‌زده اجساد، از بین رفتن یا دستکاری احتمالی ادله و اعمال فشار بر بستگان قربانیان منتشر شده است، موضوع «زنجیره نگهداری ادله» و اعتبار اسناد و شواهد جایگاه ویژه‌ای در هر فرایند پاسخگویی بین‌المللی پیدا می‌کند. در چنین پرونده‌هایی، علاوه بر اسناد پزشکی، تصاویر، ویدئوها و داده‌های دیجیتال، شهادت شهود عینی و ثبت نظام‌مند گواهی‌های شفاهی خانواده‌ها، مطابق رویه دادگاه‌های بین‌المللی و سازوکارهای حقیقت‌یاب، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در اثبات الگوی نقض‌های گسترده یا سیستماتیک حقوق بشر و انتساب مسئولیت به عاملان ایفا کند. از این‌رو، بررسی ارزش اثباتی این ادله، استانداردهای پذیرش آن‌ها در مراجع بین‌المللی و راهکارهای حفظ و مستندسازی آن‌ها، یکی از مهم‌ترین محورهای حقوقی در مسیر دادخواهی قربانیان و خانواده‌های آنان به شمار می‌رود.

مجله حقوق ما در این زمینه با حسین رئیسی، وکیل حقوق بشر و استاد دانشگاه کارلتون اتاوا، گفت‌وگو کرده است.

در شرایطی که بسیاری از صحنه‌های تیراندازی دی‌ماه توسط نهادهای امنیتی کنترل شده‌اند، چه استانداردی برای احراز محل، زمان و اصالت ویدئوها وجود دارد؟

با توجه به اینکه دلایل اثبات جرم، از جمله مواردی است که در قانون آیین دادرسی کیفری وجود دارد و در قانون مجازات، منحصر به یک ابزار مشخص نیست، دلایل اثبات، از جمله اقرار، شهادت و علم قاضی را دربر می‌گیرد. بنابراین، علم قاضی می‌تواند بر اساس هر یک از شواهد و قرائن حاصل شود.

این شواهد و قرائن می‌تواند شامل ویدئو، روایت‌های مختلف، گزارش‌های پزشکی قانونی، گزارش‌های مربوط به درگیری‌ها و حتی گزارش‌های امنیتی باشد. بر این اساس، اگر بخشی از قرائن ممکن است در جریان رسیدگی توسط دستگاه‌های امنیتی دستکاری شده باشد یا دسترسی به آن‌ها امکان‌پذیر نباشد، برای اثبات موضوع با مشکل مواجه نخواهیم شد.

اگر اراده‌ای واقعی برای رسیدگی و کشف حقیقت وجود داشته باشد، دلایل کشف حقیقت، متنوع و گوناگون است و از طریق کنار هم قرار دادن قرائن و شواهد مختلف، می‌توان به یقین روشنی رسید که چه نیروهایی به سمت مردم تیراندازی کرده‌اند و این تیراندازی غیرمجاز، منجر به قتل، جرح و آسیب به مردم شده است.

اگر محکمه یا مرجعی وجود داشته باشد که بخواهد به این موضوع رسیدگی کند، امکان اثبات آن از طرق مختلف، از جمله شهادت شهود، گزارش‌های مردمی، گزارش‌های نهادهای حقوق بشری، شهادت آسیب‌دیدگان، شکایت‌کنندگان در تظاهرات و نیز برخی از ویدئوهایی که مردم ممکن است تهیه کرده باشند، از طریق اعلام فراخوان برای جمع‌آوری شواهد و دلایل، فراهم است. از این روش‌های مختلف می‌توان استفاده کرد و در نهایت به یک یقین قضایی و یقین قطعی رسید که چه نیروهایی به سمت مردم تیراندازی کرده‌اند.

یکی از استانداردهای بسیار روشن در بررسی موضوع تیراندازی، معاینه محل اصابت شیئی، اعم از ساچمه یا گلوله، است که موجب پارگی بدن شده است. همچنین، تشخیص اینکه این سلاح متعلق به صاحبان سلاح‌های سازمانی دولتی، امنیتی و انتظامی بوده است یا خیر، از طریق معاینه آن‌ها، معاینه بدن آسیب‌دیدگان و کسانی که کشته شده‌اند، امکان‌پذیر است.

قطعا معاینه اجساد و بدن آسیب‌دیدگان در پزشکی قانونی انجام شده و بر اساس آن، این امکان وجود دارد که گزارش‌های مربوط به هر یک از اجساد و آسیب‌دیدگان در نهایت مورد بازبینی قرار گیرد. همچنین، درباره مجروحان نیز با معاینه محل اصابت، نوع اصابت و بررسی اینکه از چه نوع سلاحی استفاده شده است، می‌توان به نتایج قابل اتکایی رسید.

مجموعه این موارد، به‌سادگی می‌تواند کمک کند تا یک موضوع حقوقی به سمتی هدایت شود که با قرار گرفتن این قرائن در کنار سایر شواهد و همچنین با توجه به تعداد بسیار زیاد کشته‌شدگان از طیف‌های مختلف و شهادت خانواده‌های آنان، به‌سادگی بتوان اثبات کرد که کدام نیروها به سمت مردم شلیک کرده‌اند و این شلیک‌ها چگونه انجام شده است.

این موضوع نیازمند تشکیل یک کمیته حقیقت‌یاب مستقل است تا بتواند موضوع را بررسی کند و با شواهد موجود، این امکان نیز فراهم است.

اگر خانواده قربانی به گزارش پزشکی قانونی دسترسی نداشته باشد، چه مدارک جایگزینی می‌تواند علت مرگ و نوع جراحت را اثبات کند؟

گزارش پزشکی قانونی، یک سند است. همچنین، عکس‌ها و فیلم‌های مربوط به جسد، در صورتی که در اختیار باشند، و نیز شهادت سایر افرادی که در صحنه حضور داشته‌اند، می‌توانند به‌عنوان ادله مورد استناد قرار گیرند. علاوه بر این، به هر حال می‌توان پزشکی قانونی را، از طریق سازوکارهای قانونی، تحت فشار قرار داد تا اسناد مربوط به معاینه جسد را ارائه دهد.

بنابراین، نخست باید اراده‌ای برای رسیدگی به این موضوع وجود داشته باشد و سپس خانواده‌ها نیز در این مسیر اقدام کنند. اگر قرار باشد این شواهد برای مراجع بین‌المللی گردآوری شود، از طریق کنار هم قرار دادن شهادت‌های افراد مختلف، می‌توان فرایند حقیقت‌یابی را فراهم کرد.

شهادت خود خانواده‌ها، پیگیری اخبار و گزارش‌های مختلف، قرار دادن دلایل گوناگون در کنار یکدیگر و همچنین تجمیع شهادت خانواده‌های مختلف، می‌تواند یک کمیته حقیقت‌یاب را در مسیر تشخیص اینکه چه حادثه‌ای چگونه رخ داده و چه کسی مسئول آن بوده است، یاری کند.

چگونه می‌توان زنجیره نگهداری ادله را برای اسناد و فایل‌هایی که سال‌ها قبل جمع‌آوری شده‌اند حفظ و اثبات کرد؟

برای حفظ زنجیره نگهداری ادله، بهترین کار این است که شواهد و دلایل مختلف را از منابع گوناگون و شاهدان مختلف، در کنار یکدیگر قرار دهیم. همچنین، می‌توان از بریده‌های روزنامه‌های همان زمان، در صورتی که امکان دسترسی به آرشیو آن‌ها فراهم باشد، فیلم‌ها و نیز گزارش‌هایی که در آن مقطع از سوی منابع رسمی منتشر شده و به‌نوعی به موضوع اشاره دارند یا شرایط آن زمان را ترسیم می‌کنند، همچنین شاهدانی که احتمالا هنوز در قید حیات هستند و شهادت‌نامه‌هایی که از پیش از آنان اخذ شده است، همگی می‌توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند تا امکان اثبات وقایع گذشته فراهم شود.

از دیگر منابعی که برای حفظ و اثبات ادله مربوط به گذشته می‌توان از آن‌ها استفاده کرد، کتاب‌های خاطرات، ویدئوهای خاطرات و اسناد تاریخ شفاهی است. برخی از این اسناد تاریخ شفاهی، به کشتارها مربوط می‌شوند. همچنین، اسنادی که در تریبونال‌هایی که تاکنون برگزار شده‌اند ارائه شده‌اند، از جمله دادگاه تریبونال آبان و دادگاه تریبونال مربوط به قتل‌های دهه

۱۳۶۰، به‌ویژه سال ۱۳۶۷، از منابع ارزشمند در این زمینه به شمار می‌روند.

علاوه بر این، مجموعه اسنادی که در کتاب‌های خاطرات زندانیان سیاسی سابق، خاطرات خانواده‌های آنان، نقاشی‌هایی که برخی از آن‌ها ترسیم کرده‌اند و فیلم‌هایی که در این زمینه ساخته شده است، وجود دارد، همگی می‌توانند در کنار یکدیگر مورد استفاده قرار گیرند. از مجموعه این منابع می‌توان بهره گرفت تا حتی درباره وقایع دور گذشته نیز امکان اثبات موضوع فراهم شود و این دلایل نیز به همین شیوه حفظ خواهند شد.

یکی دیگر از راه‌های حفظ ادله، آن است که تلاش شود نمایشگاه‌ها یا موزه‌هایی از آثار و اسناد مربوط به گذشته، از جمله ادله مرتبط با این وقایع، در مکان‌های امن ایجاد و نگهداری شوند. همچنین، از طریق آرشیوهای مختلف ویدئویی می‌توان این مجموعه اسناد را حفظ کرد تا در زمان مناسب، برای کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، کارشناسان سازمان ملل متحد و کارشناسان حقوق بشر، به‌منظور اثبات حقیقت، قابل استفاده باشند.

شهادت شاهدانی که هنوز در ایران هستند و از بیان علنی هویت خود هراس دارند، چگونه می‌تواند در پرونده‌های بین‌المللی مورد استناد قرار گیرد؟

برای کسانی که می‌خواهند هویتشان محفوظ بماند، چه در دادگاه‌ها و چه نزد نهادهای بین‌المللی، لازم است توافقی میان شاهد و مرجعی که شهادت را اخذ می‌کند، صورت گیرد. اگر موضوع در دادگاه‌های بین‌المللی مطرح باشد، این دادگاه‌ها می‌توانند چنین اقدامی را انجام دهند. قاضی می‌تواند دستوری صادر کند مبنی بر اینکه هویت شاهد محفوظ باقی بماند. در سایر مراجع نیز این استاندارد وجود دارد و می‌توان به‌سادگی هویت شخصی را که شهادت می‌دهد، محرمانه نگه داشت و از انتشار هویت یا نام او خودداری کرد. در عین حال، مفاد شهادت به‌صورت محرمانه در آرشیوی مشخص نگهداری می‌شود تا در زمان مقتضی، تا هنگامی که خطری متوجه شاهد نباشد، از انتشار آن خودداری شود.

با این حال، کارشناسانی که به این اسناد دسترسی دارند، با رعایت اصل محرمانگی، می‌توانند آن‌ها را بررسی کنند و با قرار دادن آن‌ها در کنار سایر شهادت‌ها، به نتیجه‌ای منطقی دست یافته و در مسیر کشف حقیقت گام بردارند.

آیا ثبت گواهی‌های شفاهی خانواده‌ها و شاهدان، بدون وجود اسناد رسمی دولتی، برای تشکیل پرونده حقوقی کفایت می‌کند؟

در مواردی که با ضعف ادله مواجه هستیم، باید تلاش شود قوانین و شواهد لازم که بتواند یقین را ایجاد کند، به دست آید. همچنین باید کوشید از طریق روایت‌های مشابه در زمان مشخص و نیز از طریق آنچه امکان دسترسی به آن وجود دارد، همراه با الگوی رفتاری حکومت یا دستگاه‌های امنیتی و دستگاه‌های سرکوب در زمان خود، مجموعه‌ای از قرائن کنار هم قرار گیرد تا به الگوی رفتار سرکوب دست یافت شود. امکان طرح شکایت وجود دارد، اما ممکن است اثبات امر مجرمانه از این طریق دشوار باشد یا حتی ممکن نباشد. با این حال، می‌توان برای مطالبه خسارت و برای دادخواهی به‌صورت مدنی از موضوعاتی که ذکر شد استفاده کرد. زیرا در امور کیفری و برای محکوم کردن شخص به تحمل مجازات، یقین قطعی و دلایل بسیار قوی لازم است؛ اما برای مطالبه خسارت می‌توان از الگوهای رفتاری، الگوهای سرکوب و شیوه‌های موجود، همراه با روایتی که موضوع پرونده است و توسط خانواده ارائه می‌شود، استفاده کرد و آن‌ها را در کنار هم قرار داد تا به نتیجه‌ای معقول رسید؛ نتیجه‌ای که در واقع عقل سلیم آن را تأیید می‌کند.

اسناد رسمی دولتی همواره در دسترس نیستند و ممکن است توسط دولت دستکاری شوند یا ارائه نشوند و ملاحظات سیاسی، امنیتی و مسائل متعدد دیگری در کنار آن‌ها قرار گیرد. با این حال، همان‌گونه که گفته شد، در واقع ما الگوها را مطالعه می‌کنیم و آن‌ها را در کنار سایر شواهد و قرائن قرار می‌دهیم تا بتوان به یک نتیجه معقول، که عقل سلیم آن را تأیید می‌کند، رسید. بنابراین، ضرورتی ندارد که الزاما به اسناد رسمی و گزارش‌های رسمی حکومتی دسترسی داشته باشیم. شهادت‌ها، معاینات پزشکان، نظرات روان‌پزشکان و روان‌شناسان درباره فردی که پس از آسیب مراجعه کرده است، عکس‌هایی که ممکن است از بدن افراد موجود باشد، در کنار شهادت و روایت سایر افراد و اخبار منتشرشده در زمان و موقعیت زمانی مشخص، و همچنین الگوی رفتاری که حکومت در آن زمان به‌طور معمول استفاده کرده است، در کنار احتمال وجود منابع خارجی، گزارش‌های خارجی و رسانه‌های خارجی، می‌تواند موقعیت شکایت‌کننده و خانواده‌ای را که درصدد دادخواهی هستند، تقویت کند.

کشتار دی‌ماه، استفاده از نیروی مرگبار علیه معترضان و نقش دادخواهی خانواده‌ها



کشتار معترضان در جریان اعتراضات دی‌ماه سال گذشته در ایران، از منظر حقوق بین‌الملل و حقوق بشر، پرسش‌های بنیادینی درباره حدود مشروعیت استفاده از نیروی مرگبار توسط حکومت، مسئولیت بین‌المللی دولت و حق دسترسی قربانیان به عدالت و جبران خسارت مطرح می‌کند. بر اساس استانداردهای بین‌المللی، از جمله حق حیات و اصول حاکم بر استفاده از زور توسط مأموران اجرای قانون، به‌کارگیری سلاح گرم علیه معترضان تنها در شرایط استثنایی و برای دفع تهدید قریب‌الوقوع جانی مجاز است؛ حال آنکه گزارش‌های منتشرشده از سوی نهادهای معتبر بین‌المللی و حقوق بشری، حاکی از استفاده گسترده و غیرقانونی از نیروی مرگبار، بازداشت‌های خودسرانه، پنهان‌سازی شواهد، اعمال فشار بر خانواده‌های قربانیان و ممانعت از انجام تحقیقات مستقل و مؤثر است.

مجله حقوق ما در رابطه با کشتار دی‌ماه ۱۴۰۴، با تکیه بر قواعد حقوق بین‌الملل، اسناد و شواهد موجود و رویه نهادهای بین‌المللی، در گفت‌وگو با دکتر قاسم شعله‌سعدی، استاد حقوق و روابط بین‌الملل اخراجی از دانشگاه تهران و سخنگوی شورای انقلاب ملی ایران، به بررسی ابعاد حقوقی این وقایع، امکان انتساب مسئولیت بین‌المللی و حق دادخواهی و حقیقت‌یابی خانواده‌های قربانیان در چارچوب تعهدات دولت‌ها و سازوکارهای بین‌المللی پاسخگویی می‌پردازد.

آیا وقایع دی‌ماه از منظر حقوق بین‌الملل می‌تواند ذیل عنوان «قتل فراقضایی» طبقه‌بندی شود و اثبات این عنوان به چه عناصر حقوقی نیاز دارد؟

باید گفت مسئولیت کشتاری که در دی‌ماه ۱۴۰۴ رخ داد، مسلما بر عهده حکومت است و در این خصوص تردیدی وجود ندارد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین وظایف هر حکومت، حفظ امنیت و صیانت از جان شهروندان است و این اصل، از بدیهیات محسوب می‌شود.

با این حال، درباره وقایع دی‌ماه نکات مهمی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. نخست آنکه مقامات اسرائیل خود اعلام کردند که عوامل آنان در ایران حضور داشته و مشغول فعالیت بوده‌اند. دوم آنکه آقای ترامپ از مردم خواست اقدام کنند، به پا خیزند و اعلام کرد که «کمک در راه است». همچنین بعدا مطرح شد که سلاح‌هایی برای قرار گرفتن در اختیار معترضان ارسال شده تا علیه حکومت اقدام کنند. افزون بر این، آقای پهلوی نیز به‌ویژه برای روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه از مردم دعوت به حضور و اقدام کرد؛ روزهایی که در آن‌ها کشتار گسترده‌ای رخ داد.

از سوی دیگر، خود حکومت جمهوری اسلامی آمار کشته‌شدگان را ۳۱۱۷ نفر اعلام کرده است. صرف‌نظر از اینکه این رقم دقیق باشد یا خیر، بر اساس همان آمار اعلامی گفته شده است که حدود ۲۷۰۰ نفر از کشته‌شدگان «شهید» محسوب شده‌اند و سایر افراد در این دسته قرار نگرفته‌اند. با توجه به ادبیات رسمی جمهوری اسلامی، این امر بدین معناست که حدود ۲۷۰۰ نفر از کشته‌شدگان، از عوامل حکومتی، اعم از نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی، بوده‌اند. در این صورت، این پرسش مطرح می‌شود که آیا حکومت خود اقدام به کشتن نیروهای امنیتی و نظامی خویش، آن هم با چنین نسبت بالایی که حدود هشتاد درصد از آمار اعلامی را تشکیل می‌دهد، کرده است؟

همچنین، با توجه به اظهارات آقای ترامپ و مقامات

اسرائیل مبنی بر حضور عوامل موساد در ایران و نیز فعالیت‌های منتسب به آمریکا برای تحریک مردم علیه حکومت، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان این موارد را نادیده گرفت؟ به نظر من، پاسخ منفی است.

به نظر من، حکومت اساسا نیازی به کشتن چنین تعداد زیادی از افراد نداشته است. از سوی دیگر، آمارهای مختلفی، حتی تا حدود ۸۰ هزار نفر نیز، مطرح شده است. همچنین آقای خامنه‌ای نیز از کشته شدن چندین هزار نفر سخن گفته است، هرچند آمار رسمی اعلام‌شده از سوی دولت همان ۳۱۱۷ نفر است.

بر این اساس، مطابق اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها، مصوب سال ۱۹۷۰، که مورد پذیرش شمار زیادی از کشورها قرار گرفته است، هرگونه دخالت، همکاری یا کمک به اشخاص یا گروه‌هایی که علیه حکومت یا دولت مستقر اقدام کنند، ممنوع است.

بنابراین، هرچند از منظر حقوقی مسئولیت دولت جمهوری اسلامی نسبت به این وقایع قابل طرح است و دست‌کم می‌توان گفت که این دولت در جلوگیری از وقوع چنین رویدادهایی و حفظ جان شهروندان خود ناتوان بوده است، اما در مواردی که خود حکومت نیز اقدام به استفاده از قوه قهریه و کشتار کرده است، باید این نکته را نیز در نظر گرفت که بر اساس اطلاعات مطرح‌شده، عوامل بیگانه توانسته‌اند در هدایت و کنترل بخشی از اعتراضات نقش داشته باشند و معترضان را به سمت مراکز نظامی، امنیتی، انتظامی و دولتی سوق دهند. در چنین شرایطی، نیروهای حکومتی نیز برای مقابله با این وضعیت وظایفی بر عهده داشته‌اند که باید از منظر حقوقی مورد بررسی قرار گیرد.

همچنین گفته می‌شود که تعدادی از کشته‌شدگان از پشت هدف تیراندازی قرار گرفته‌اند. از این‌رو، می‌توان احتمال داد که عوامل منتسب به اسرائیل یا سایر اشخاصی که در میان معترضان نفوذ کرده بودند، در برخی موارد خود نیز مرتکب قتل شده باشند. در این صورت، مسئولیت احتمالی دولت‌های اسرائیل و آمریکا نیز قابل بررسی خواهد بود و موضوع از این حیث، در حوزه حقوق بین‌الملل و حتی حقوق کیفری بین‌المللی نیز قابل طرح است.

برای اثبات وجود «سیاست حکومتی» در استفاده از نیروی مرگبار علیه معترضان، چه حداقلی از شواهد لازم است؟

در واقع، امروزه اثبات واقعیت، در مقایسه با گذشته، آسان‌تر شده است؛ زیرا ابزارهای ارتباطی، تصاویر و فیلم‌های منتشرشده، شنودها و همچنین اظهارات مقامات حکومتی، همگی در دسترس قرار دارند. برای نمونه، حکومت رسما اعلام کرده است که ۳۱۱۷ نفر کشته شده‌اند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که این افراد توسط چه کسانی کشته شده‌اند؟

از سوی دیگر، سابقه برخوردهای خشونت‌آمیز حکومت نیز از ابتدای انقلاب تاکنون وجود داشته است. به‌عنوان نمونه، لاجوردی، دادستان وقت انقلاب تهران، اظهار می‌کرد که هر کس در تظاهرات شرکت کند، اعدام خواهد شد. همچنین گفته می‌شود در همان دوره نیز افرادی به دلیل حضور در تظاهرات اعدام شده‌اند. این موارد، از جمله اظهارات و مواضع دادستان وقت انقلاب تهران به شمار می‌رود.

علاوه بر این، علی خامنه‌ای نیز در جریان جنبش دانشجویی و حوادث سال ۱۳۸۸ (جنبش سبز)، اظهاراتی مطرح کرده است که به نظر می‌رسد در آن‌ها از پیش تلاش شده بود مسئولیت اقدامات بعدی از حکومت سلب شود. وی اعلام کرده بود که اگر اعتراضات و صف‌بندی‌های سیاسی پایان نیابد، تبعات آن بر عهده کسانی خواهد بود که اعتراضات را ادامه می‌دهند و تسلیم نمی‌شوند.

بنابراین، در خصوص مسئولیت جمهوری اسلامی، به نظر می‌رسد موضوع تا حد زیادی روشن باشد و حتی نیازی به ادله‌ای با درجه بسیار بالای قطعیت نیز نداشته باشد. افزون بر این، مطابق اصل نهم قانون اساسی، آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آن‌ها بر عهده دولت و آحاد ملت، یعنی همه شهروندان ایران، قرار دارد.

بر اساس همین اصل، مردم برای دفاع از آزادی‌های خود نه‌تنها حق اقدام دارند، بلکه می‌توان گفت در چارچوب قانون اساسی مکلف به صیانت از این اصول نیز هستند. همچنین، مواد ۱۵۶ و ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی دفاع مشروع را به رسمیت شناخته‌اند. بر این اساس، شهروندانی که برای دفاع از آزادی‌های خود اقدام می‌کنند، از حق دفاع مشروع برخوردارند و با توجه به مفاد اصل نهم قانون اساسی، می‌توان استدلال کرد که در حفظ آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت کشور نیز دارای تکلیف هستند.

در ماده ۱۵۷ قانون مجازات اسلامی نیز تصریح شده است که در صورتی که مأموران دولتی و ضابطان دادگستری در حدود وظایف قانونی خود اقدام کنند، دفاع در برابر آنان پذیرفته نیست؛ اما هرگاه از حدود وظایف قانونی خود خارج شوند و این اقدام به‌گونه‌ای باشد که بیم قتل، جرح، تعرض به جان، ناموس یا اموال وجود داشته باشد، دفاع در برابر آنان نیز مجاز خواهد بود.

بنابراین، اگر مردم در چارچوب اصل نهم قانون اساسی برای دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و وحدت کشور اقدام کنند، نه‌تنها حکومت حق جلوگیری از این اقدامات را ندارد، بلکه خود نیز مکلف به حمایت از آن‌هاست.

در نتیجه، در خصوص حوادث دی‌ماه، به نظر می‌رسد مسئولیت دولت در رأس سایر ابعاد مسئولیت قرار داشته باشد. همچنین، برای اثبات این موضوع، لزوما نیازی به جست‌وجوی ادله پیچیده نیست؛ زیرا خود حکومت نیز از طریق برخی اظهارات رسمی و اسناد منتشرشده، شواهدی ارائه کرده است که می‌تواند از منظر حقوقی قابل استناد و بررسی باشد.

در نبود دسترسی به اسناد حکومتی، استفاده از روش‌های «تحقیقات منبع‌باز» تا چه اندازه در دادگاه‌ها پذیرفته می‌شوند؟

ابتدا باید مشخص شود که منظور از «کدام دادگاه» است. اگر منظور، دیوان کیفری بین‌المللی مستقر در لاهه، بر اساس اساسنامه رم، باشد، این دیوان صرفا صلاحیت رسیدگی به چهار دسته جرم را دارد: جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، نسل‌کشی و جنایت تجاوز.

در خصوص این دیوان، اصولا تنها نسبت به کشورهایی می‌توان طرح دعوی کرد که به اساسنامه رم ملحق شده باشند. ایران به این اساسنامه نپیوسته است؛ بنابراین، امکان طرح پرونده علیه ایران در دیوان کیفری بین‌المللی بسیار محدود است. یکی

از شرایط اصلی اعمال صلاحیت این دیوان آن است که دولت مورد نظر عضو اساسنامه باشد، در حالی که ایران عضو آن نیست.

راه دیگر آن است که شورای امنیت سازمان ملل متحد پرونده را به دیوان ارجاع دهد، اما در مورد ایران، همان‌گونه که می‌دانیم، این مسیر عملا امکان‌پذیر نیست، زیرا در شورای امنیت دو عضو دائم دارای حق وتو، یعنی چین و روسیه، معمولا چنین قطع‌نامه‌هایی را وتو می‌کنند. بنابراین، از طریق شورای امنیت نیز شانس چندانی وجود ندارد. البته راه سومی نیز پیش‌بینی شده است. مطابق ماده ۱۵ اساسنامه رم، دادستان دیوان می‌تواند در مواردی، چنانچه دلایل اولیه‌ای مبنی بر ارتکاب یکی از چهار جرم داخل در صلاحیت دیوان تشخیص دهد، رأسا تحقیقات مقدماتی را آغاز کند و سپس از شعبه مقدماتی دیوان درخواست صدور تصمیمات لازم، از جمله حکم بازداشت متهم را بنماید. با این حال، احتمال استفاده از این سازوکار در خصوص ایران نیز بسیار اندک است.

از سوی دیگر، مرجع قضایی بین‌المللی دیگری که صلاحیت رسیدگی کیفری به چنین موضوعاتی را داشته باشد، وجود ندارد. برای مثال، دیوان بین‌المللی دادگستری مستقر در لاهه، که رکن قضایی سازمان ملل متحد است، تنها صلاحیت رسیدگی به اختلافات میان دولت‌ها یا سایر تابعان حقوق بین‌الملل را دارد. رسیدگی این دیوان نیز منوط به رضایت طرفین دعواست و امکان طرح یک‌جانبه دعوی علیه یک دولت، بدون وجود مبنای صلاحیتی، وجود ندارد.

بنابراین، از منظر مراجع قضایی بین‌المللی، مسیرهای موجود بسیار محدود است. البته از منظر حقوق بشر، امکان مراجعه به برخی سازوکارها و نهادهای حقوق بشری وجود دارد و می‌توان اقداماتی را در آن چارچوب انجام داد، اما این نهادها دادگاه محسوب نمی‌شوند و صلاحیت صدور احکام قضایی الزام‌آور را ندارند. آثار چنین اقداماتی بیشتر جنبه حقوق بشری، سیاسی، تبلیغاتی و روانی دارد و به نظر من در مورد ایران کارایی عملی چندانی نخواهد داشت.

آیا عدم انجام تحقیقات مؤثر توسط حکومت خود می‌تواند یک نقض مستقل حقوق بشر محسوب شود؟

اعلامیه جهانی حقوق بشر که مشتمل بر ۳۰ ماده است و بعدها نیز متمم‌ها و تفسیرهایی به آن افزوده شد، در این زمینه چندان از دقت و ضمانت اجرایی لازم برخوردار نیست. علاوه بر این، دولت‌ها معمولا قادر به انجام تحقیقات مستقل و بی‌طرفانه نیستند، زیرا اصولا در چارچوب منافع سیاسی و امنیتی خود اقدام به تحقیق می‌کنند.

به همین دلیل، در نظام حقوق بشر بین‌المللی معمولا بر نقش کمیته‌های مستقل یا گزارشگرانی که از سوی سازمان ملل متحد تعیین می‌شوند، تأکید می‌گردد؛ نهادهایی که وظیفه آن‌ها بررسی، جمع‌آوری اطلاعات و اطلاع‌رسانی در این حوزه است. حتی در مواردی که این نهادها گزارش‌هایی ارائه می‌دهند، با توجه به بررسی‌های میدانی انجام‌شده، ممکن است این گزارش‌ها در نهایت مبنای صدور قطع‌نامه‌هایی از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد قرار گیرد که طی آن یک کشور به دلیل نقض حقوق بشر یا نقض فاحش حقوق بشر محکوم می‌شود. با این حال، چنین

قطع‌نامه‌هایی غالبا فاقد اثر حقوقی الزام‌آور مستقیم هستند.

در عین حال، در این حوزه نیز نوعی تبعیض ساختاری قابل‌مشاهده است. به‌عنوان نمونه، در کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، موارد متعددی از نقض حقوق بشر و حتی جنایات گسترده گزارش شده است. در خصوص غزه نیز گزارش‌های متعددی از وقوع جنایات گسترده منتشر شده است.

همچنین، در ایالات متحده، حتی استادان دانشگاه و دانشجویانی که نسبت به وقایع غزه اعتراض کرده و آن را مصداق قتل‌عام دانسته‌اند، با برخوردهای شدید مواجه شده‌اند. در برخی موارد، این افراد از دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند و حتی رؤسای برخی دانشگاه‌ها ناچار به استعفا شده‌اند؛ از جمله رئیس دانشگاه هاروارد که تحت فشار قرار گرفت، با این استدلال که در برخورد با دانشجویان حامی فلسطین و معترضان به اقدامات نظامی در غزه، اقدامات کافی انجام نداده است.

بنابراین، با توجه به چنین وضعیت‌هایی، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که اساسا مفهوم «تحقیق مستقل» چگونه تحقق پیدا می‌کند و آیا دولت‌هایی که خود ممکن است متهم به نقض حقوق بشر باشند، می‌توانند در عمل تحقیقات بی‌طرفانه و مستقل انجام دهند یا خیر؟ موضوعی که در عمل با تردیدهای جدی مواجه است.

مهم‌ترین اشتباهاتی که خانواده‌ها و فعالان دادخواهی طی سال‌های گذشته در مستندسازی این پرونده‌ها مرتکب شده‌اند چه بوده است؟

با توجه به نظام قضایی ایران که متأسفانه از منظر استقلال قضایی با انتقادهای جدی مواجه است و بر اساس تجربه‌ای که در داخل کشور وجود دارد، از جمله در پرونده‌هایی نظیر اعدام نوید افکاری، برخی از فعالان حقوق بشر، مانند آقای عمادالدین باقی (که از فعالان شناخته‌شده در این حوزه هستند و نگارنده نیز مدتی در زندان با ایشان هم‌بند بوده‌ام و نسبت به ایشان ارادت دارم)، بر این باور بودند که رسانه‌ای شدن این‌گونه پرونده‌ها، گاه می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد و به ضرر متهم تمام شود.

به این معنا که در برخی موارد، رسانه‌ای کردن و تبدیل موضوع به یک موج افکار عمومی، نه‌تنها لزوما به بهبود وضعیت متهم کمک نمی‌کند، بلکه ممکن است موجب تشدید واکنش‌های امنیتی یا قضایی شود. زیرا به‌طور کلی، به نظر می‌رسد نظام جمهوری اسلامی تاکنون نه توجه مؤثری به افکار عمومی جهانی داشته و نه در بسیاری موارد به افکار عمومی داخلی واکنش تعیین‌کننده‌ای نشان داده است. در عین حال، در شرایطی که حکومت احساس تهدید یا از دست رفتن کنترل اوضاع را داشته باشد، از ابزارهای قهری برای حفظ کنترل استفاده کرده است.

افزون بر این، بخشی از این رفتارها در چارچوب نگاه ایدئولوژیک قابل‌تحلیل است، به این معنا که نظام حقوقی و سیاسی حاکم تلاش دارد برخی اقدامات قهری را در قالب اجرای احکام شرعی و قانونی توجیه کند و آن را منطبق با مقررات اسلامی معرفی نماید، به‌گونه‌ای که در صورت تحقق شرایط قانونی، برخورد شدید با افراد مخالف حکومت را امری مشروع تلقی می‌کند.

برای نمونه، در سال‌های گذشته فتوای قتل

سلمان رشدی از سوی آیت‌الله خمینی صادر شد؛ نویسنده‌ای تبعه کشور دیگر که به دلیل نگارش کتابی که از منظر نظام جمهوری اسلامی توهین به پیامبر اسلام تلقی شد، هدف چنین حکمی قرار گرفت. همچنین، در نظام حقوقی ایران، جرم «سب‌النبی» به رسمیت شناخته شده و در صورت تحقق شرایط آن، مجازات اعدام برای آن پیش‌بینی شده است.

بر این اساس، برداشت نظام حقوقی جمهوری اسلامی از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، با برداشت مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، تفاوت‌های بنیادین دارد. به‌عنوان مثال، در اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجازات‌های بدنی، از جمله شلاق و قطع عضو، ممنوع است و همچنین گرایش کلی این اسناد، محدودسازی یا حذف مجازات اعدام است. با این حال، در نظام حقوقی ایران، مجازات‌هایی مانند شلاق، قصاص بدنی و در مواردی قطع عضو در چارچوب برخی جرایم مانند سرقت با شرایط خاص، پیش‌بینی و در مواردی نیز اجرا شده است. همچنین، مجازات سنگسار نیز در برخی دوره‌ها وجود داشته، هرچند در سال‌های اخیر اجرای آن متوقف شده و در مواردی جای خود را به سایر مجازات‌ها داده است.

بنابراین، وضعیت حقوق کیفری و حقوق بشر در ایران دارای تفاوت‌های اساسی با استانداردهای بین‌المللی است و به نظر می‌رسد تا زمانی که ساختار فعلی حقوقی و سیاسی برقرار باشد، این تفاوت‌ها ادامه خواهد داشت. در عین حال، نظام موجود نه به افکار عمومی داخلی و نه به افکار عمومی بین‌المللی واکنش تعیین‌کننده و بازدارنده‌ای نشان نمی‌دهد.

در این میان، باید به خانواده‌ها و کنشگران نیز توجه داد که گاهی افزایش بیش از حد فشار رسانه‌ای و تبدیل یک پرونده به موضوعی پرمناقشه در سطح بین‌المللی، ممکن است آثار معکوس داشته باشد. در برخی موارد مشاهده شده است که احکام صادره برای مدت طولانی اجرا نشده‌اند، اما در مواردی که پرونده به‌شدت رسانه‌ای و بین‌المللی شده، روند اجرای حکم نیز تسریع شده است؛ لذا در مدیریت این‌گونه پرونده‌ها باید دقت لازم به عمل آید تا وضعیت از حالت موجود بدتر نشود.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که در مرحله بازداشت، معمولا مأموران به محل سکونت افراد مراجعه کرده و اقدامات بازداشت یا تفتیش در حضور خانواده انجام می‌شود و خانواده می‌توانند صرفا مشاهدات مستقیم خود را گزارش کنند، بدون آنکه از حد مشاهدات عینی فراتر روند.

در مقابل، بخش عمده‌ای از روند رسیدگی قضایی و تحقیقات، اصولا محرمانه است؛ از جمله تحقیقات ضابطان دادگستری، مراحل دادسرا و حتی روند دادرسی در دادگاه‌ها. بنابراین، دسترسی ناقص به اطلاعات می‌تواند موجب برداشت‌های نادرست شود و حتی برای خانواده‌ها نیز ایجاد مسئولیت یا دردسر کند، زیرا آنان به تمام ابعاد پرونده دسترسی ندارند.

همچنین، در برخی موارد، از جمله در دادگاه‌های انقلاب، رویه بر این است که رأی صادره به متهم ابلاغ نمی‌شود، در حالی که در مرحله تجدیدنظر، معمولا رأی به‌صورت رسمی ابلاغ می‌گردد، هرچند در خصوص میزان استقلال و نحوه تعامل میان دادگاه بدوی و تجدیدنظر نیز بحث‌ها و شواهدی وجود دارد.

در این زمینه، به‌عنوان نمونه می‌توانم به تجربه شخصی خودم اشاره کنم. فردی که خود من در

سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ در زندان اوین و در بند ۳۵۰ با او هم‌بند بوده‌ام و در آن زمان صرفا متهمان سیاسی در آن بند نگهداری می‌شدند، بعدها به کشور نروژ رفت و درخواست پناهندگی داد. وی یک نسخه از رأی محکومیت خود را نیز به نحوی در اختیار داشته و بر اساس همان نسخه اقدام به طرح ادعا کرد.

با این حال، همین موضوع باعث شد که پرونده پناهندگی وی برای حدود ۱۲ سال در جریان باشد و همچنان به نتیجه نرسد. در واقع، مقامات نروژی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ممکن است اسناد ارائه‌شده جعلی باشد، زیرا از طریق سفارت نروژ در تهران استعلام کرده‌اند و پاسخ دریافتی بر این مبنا بوده است که اصولا چنین رأیی به متهم ابلاغ نمی‌شود و بنابراین امکان دسترسی رسمی وی به آن وجود نداشته است. بر همین اساس، اعتبار ادعای ارائه‌شده مورد تردید قرار گرفته است. در حالی که خود من شخصا از شرایط او اطلاع داشتم و حتی برای او شهادت نیز داده‌ام، اما در نهایت مرجع تصمیم‌گیرنده، یعنی دولت نروژ، بر مبنای نظر سفارت خود عمل کرده است.

این نمونه نشان می‌دهد که گاهی یک اقدام به‌ظاهر ساده یا یک «محکم‌کاری» اداری می‌تواند موجب پیچیده شدن یک پرونده شود و فرد برای سال‌های طولانی در وضعیت بلاتکلیف باقی بماند. بر این اساس، در خصوص نقش خانواده‌ها در پیگیری پرونده‌های قضایی باید تأکید کرد که پیگیری مستمر خانواده‌ها بسیار مؤثر است. افرادی که فاقد پیگیری‌کننده هستند، معمولا در فرایندهای قضایی به‌تدریج فراموش شده یا دچار آسیب‌های جدی می‌شوند. از این‌رو، پیگیری خانواده‌ها نقش مهمی در جلوگیری از تضییع حقوق متهمان دارد.

همچنین توصیه می‌شود که خانواده‌ها از مشاوره حقوقی و وکلای متخصص استفاده کنند تا ایرادات اساسی موجود در پرونده‌ها به‌صورت دقیق و حقوقی مطرح شود. البته این پیگیری‌ها باید از مسیرهای رسمی و قضایی انجام گیرد، نه از طریق رسانه‌ها. در غیر این صورت، نه‌تنها ممکن است نتیجه مطلوب حاصل نشود، بلکه در برخی موارد، وضعیت متهم نیز با دشواری‌های بیشتری مواجه گردد.

در مواردی نیز مشاهده شده است که افکار عمومی می‌تواند اثرگذار باشد، اما این اثرگذاری تنها در صورتی مؤثر است که در سطحی گسترده و فراگیر شکل گیرد. به‌عنوان نمونه، در یکی از پرونده‌ها در زندان اصفهان، چند نفر با حکم قطعی اعدام مواجه بودند. در آن زمان، گروهی از شهروندان با تجمع در اطراف زندان و اعتراض چندروزه تلاش کردند از اجرای حکم جلوگیری کنند، اما با وجود این اعتراضات، حکم در نهایت اجرا شد. این تجربه نشان می‌دهد که تأثیر افکار عمومی محدود است و تنها در شرایطی که گستردگی بسیار بالایی داشته باشد، ممکن است اثرگذار باشد.

بنابراین، اتکای صرف به اقدامات محدود و پراکنده رسانه‌ای یا اعتراضی، نه‌تنها الزاما به نفع متهم نیست، بلکه در برخی موارد می‌تواند پیامدهای منفی نیز داشته باشد. در مقابل، استفاده از مسیرهای حقوقی و قضایی رسمی، از جمله بهره‌گیری از سازوکارهای قانونی برای اعتراض، تجدیدنظرخواهی و طرح ایرادات شکلی و ماهوی، معمولا شانس موفقیت بیشتری دارد. در واقع، در نظام قضایی ابزارهای متعددی برای نقض، اصلاح یا تخفیف احکام وجود دارد که استفاده صحیح از آن‌ها از طریق مسیرهای قانونی، می‌تواند نتایج مؤثرتری به همراه داشته باشد.

کشتار دی‌ماه، الگوی سازمان‌یافته سرکوب، جمع‌آوری ادله و طرح دعوی در مجامع بین‌المللی



کشتار معترضان در دی‌ماه ۱۴۰۴، علاوه بر طرح پرسش‌های اساسی درباره مشروعیت استفاده از نیروی مرگبار، از منظر حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری، ضرورت بررسی الگوی احتمالی سازمان‌یافته سرکوب و سازوکارهای پاسخگویی را برجسته می‌کند. در چنین پرونده‌هایی، مستندسازی دقیق هر مورد از کشته‌شدگان، حفظ و جمع‌آوری اصولی ادله، ثبت شهادت شهود و خانواده‌ها و آماده‌سازی پرونده‌ها بر اساس استانداردهای مراجع بین‌المللی، نقشی تعیین‌کننده در اثبات واقعیت و انتساب مسئولیت دارد. در عین حال، گزارش‌های مربوط به خودداری نهادهای حکومتی از تحویل پرونده‌های پزشکی، گزارش‌های کالبدشکافی یا سایر مدارک مرتبط، می‌تواند فرایند کشف حقیقت و اجرای عدالت را با چالش‌های جدی مواجه کند و در ارزیابی رفتار دولت از منظر تعهد به انجام تحقیقات مؤثر و مستقل نیز قابل‌توجه باشد. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین پرسش‌های حقوقی، بررسی رابطه میان تصمیم‌ها و دستورات احتمالی در سطوح عالی فرماندهی و اقدامات مأموران میدانی است؛ موضوعی که در حقوق بین‌الملل کیفری، به‌ویژه در چارچوب مسئولیت فرماندهی و سایر اشکال مسئولیت کیفری فردی، برای تعیین دامنه مسئولیت اشخاص و امکان پیگیری قضایی در مجامع بین‌المللی، اهمیت بنیادین دارد.

مجله حقوق ما در این رابطه با حسین مهراندیش، وکیل دادگستری و کنشگر حقوق بشر، گفت‌وگو کرده است.

برای اثبات اینکه کشتار معترضان بخشی از یک «الگوی سازمان‌یافته سرکوب» بوده است، چه نوع داده‌ها و مستنداتی باید گردآوری شود؟

برای اثبات اینکه کشتار معترضان، بخشی از یک «الگوی سازمان‌یافته سرکوب» بوده، صرف دسترسی و ثبت اسامی قربانیان یا گردآوری گزارش‌های نامنظم کافی نیست. ضرورت دارد مجموعه‌ای از داده‌ها گردآوری شود که نشان دهد این قتل‌ها، ماهیتی موردی و منفرد نداشته‌اند تا مشخص گردد علی‌رغم اختلاف کشتارها در زمان‌ها، مکان‌ها و شرایط مختلف، با روش‌هایی مشابه و تکراری به وقوع پیوسته‌اند.

برای جلوگیری از مفقود و معدوم شدن مستندات موجود، باید برای هر قربانی، پرونده‌ای دقیق تشکیل داده شود تا هویت، سن، زمان و مکان کشته‌شدن، وضعیت او هنگام حادثه، نوع جراحت، محل اصابت، علت رسمی مرگ، گواهی فوت، گزارش‌های پزشکی و بیمارستانی، شهادت شاهدان، عکس‌ها و ویدئوهای قابل راستی‌آزمایی و هر سندی که نشان دهد قربانی، مسلح، مهاجم یا واجد تهدید فوری بوده یا نبوده است، در آن نگهداری شود.

در کنار این اطلاعات، دسترسی به کادر درمان، نیروهای اورژانس و کارکنان بیمارستان، اهمیتی ویژه دارد؛ زیرا پس از نیروهای نظامی و شبه‌نظامی حاضر در صحنه، این گروه‌ها اغلب بیشترین و بی‌واسطه‌ترین اطلاعات را درباره وضعیت قربانیان در اختیار دارند. آنان می‌توانند درباره زمان انتقال مجروح یا پیکر، نوع جراحت، محل

اصابت، وضعیت حیاتی فرد هنگام ورود به مرکز درمانی، علت احتمالی مرگ، نحوه ثبت اطلاعات در پرونده بیمارستانی و حتی فشارهای احتمالی برای تغییر، حذف یا ناقص کردن اطلاعات، توضیحاتی تعیین‌کننده ارائه نمایند.

با این حال، در شرایط حاکم بر ایران، نباید انتظار داشت که کادر درمان، کارکنان بیمارستان یا سایر اشخاص مطلع، بدون تضمین امنیت، محرمانگی و حمایت لازم، آزادانه درباره چنین مواردی اظهارنظر کنند. بنابراین، هرگونه تحقیق از آنان باید با دقت، رعایت وضعیت شخصی و خانوادگی، حفظ هویت در موارد ضروری و توجه به احتمال فشار امنیتی یا اداری انجام شود.

آثار برجامانده از کشته‌شدگان و سایر آسیب‌دیدگان باید در هر مورد، جداگانه و با دقت و حساسیت بالا بررسی شود و سپس نتایج به‌دست‌آمده با یکدیگر مقایسه گردد. برای مستندسازی دقیق به این شیوه، جمع‌آوری تمام جزئیاتی که از تشابه رفتار فاعلان، نوع ابزار به‌کاررفته، نحوه استقرار نیروها، واکنش نهادهای رسمی و تکرار شیوه‌های سرکوب حکایت دارد، ضروری است. تنها از طریق چنین مقایسه‌ای می‌توان نشان داد که موضوع صرفا چند حادثه پراکنده نبوده، بلکه در چارچوب یک الگوی واحد و سازمان‌یافته قابل‌تحلیل است.

چه خلأهای مستندسازی در پرونده‌های فعلی کشته‌شدگان دی‌ماه بیش از همه احتمال موفقیت دادخواهی را کاهش می‌دهد؟

از مهم‌ترین خلأهای مستندسازی در پرونده‌های کشته‌شدگان دی‌ماه، به نظر من، خود ماهیت سرکوب سازمان‌یافته است. در چنین وضعیتی، معمولا پیش از وقوع یا هم‌زمان با آن، تدابیری برای کنترل صحنه، محدود کردن دسترسی به اطلاعات و جلوگیری از شکل‌گیری روایت‌های مستقل اتخاذ می‌شود. بنابراین، مشکل اصلی صرفا کمبود سند نیست، بلکه دشواری دسترسی به اسنادی است که بخش قابل‌توجهی از آن‌ها در اختیار همان نهادهایی قرار دارد که موضوع بررسی هستند.

مهم‌ترین خلأ، محدود یا ناممکن شدن دسترسی به اسناد پزشکی، گزارش‌های بیمارستانی، پرونده‌های پزشکی قانونی، گزارش‌های کالبدشکافی و اطلاعات مربوط به علت مرگ و نوع جراحت است. در بسیاری از پرونده‌ها، همین اسناد می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در اثبات نحوه وقوع حادثه و نوع نیروی به‌کاررفته داشته باشند.

خلأ مهم دیگر، دشواری دسترسی به شاهدان و اشخاص مطلع است؛ از جمله خانواده‌ها، مجروحان، پزشکان، کارکنان درمانی و افرادی که از نحوه وقوع حوادث اطلاع مستقیم داشته‌اند. در شرایطی که نگرانی از پیامدهای امنیتی وجود دارد، بخش قابل‌توجهی از این اطلاعات یا اساسا ثبت نمی‌شود یا به شکلی ثبت می‌شود که استفاده حقوقی از آن دشوار خواهد بود.

مسئله مهم بعدی، دشواری انتساب رفتار به عاملان میدانی و در نهایت به ساختار فرماندهی است. در بسیاری از موارد، شناسایی نیروهای حاضر در صحنه، یگان‌های عملیاتی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری، به‌مراتب دشوارتر از اثبات اصل وقوع حادثه است.

در نهایت، اگر پرونده‌های منفرد در کنار یکدیگر قرار نگیرند و شباهت‌ها در نوع جراحت، شیوه استفاده از سلاح، زمان‌بندی وقایع و رفتار نهادهای مسئول مورد بررسی تطبیقی قرار نگیرد، اثبات این ادعا که با یک الگوی سازمان‌یافته مواجه بوده‌ایم، با دشواری جدی روبه‌رو خواهد شد.

اگر امروز یک تیم حقوقی بین‌المللی بخواهد پرونده دی‌ماه را از نو سازمان‌دهی کند، سه اولویت اصلی آن برای جمع‌آوری ادله و آماده‌سازی دعوی چه خواهد بود؟

هر تیم حقوقی بین‌المللی، به مناسبت اهدافی که دارد، می‌تواند روش‌های مختلفی را برای جمع‌آوری ادله و آماده‌سازی دعوی در اولویت خود قرار دهد. با مفروض داشتن اینکه یک تیم حقوقی بین‌المللی معتبر قصد سازمان‌دهی این موضوع را داشته باشد، اولویت‌هایی که به زعم من می‌تواند اهمیت بالایی داشته باشد، ابتدا سامان‌دهی بانک ادله و آمارها و جمع کردن داده‌های پراکنده در یک مجموعه منظم، قابل‌دسترسی سریع و آسان و در نهایت قابل‌استفاده حقوقی است.

در این بخش باید فهرستی از مشخصات قربانیان، زمان و مکان وقوع جنایت، اسناد پزشکی، نوع جراحت واردشده و علت مرگ تهیه شده و مورد بررسی دقیق قرار گیرد. جمع‌آوری عکس‌ها، ویدئوها، شهادت شهود، بررسی وضعیت خانواده‌ها و خصوصا جمع‌آوری اظهارات و روایت‌های اعضای خانواده و نزدیکان قربانیان، بدون توجه به سن، جنسیت و سایر شرایط فردی، دارای اهمیت ویژه‌ای است.

دومین اولویت، انتخاب پرونده‌هایی به‌عنوان نمونه است که قابلیت اثبات بیشتری دارند؛ زیرا این پرونده‌ها که حاوی اسناد معتبر پزشکی، شهود، داده‌های دیجیتال، قرائن مکانی و امکان انتساب روشن‌تری هستند، قدرت اثرگذاری آن‌ها قابل‌مقایسه با پرونده‌هایی که با محدودیت دلیل مواجه‌اند، نخواهد بود.

سوم، باید با ترسیم یک مسیر علمی و منطقی، به آمران رده‌بالا و فرماندهان ارشد رسید و احراز نمود که چه نیروها، یگان‌ها، نهادها و افرادی در صحنه حضور داشته‌اند، تحت فرمان چه ساختاری عمل کرده‌اند و رفتار آنان تا چه اندازه قابل‌انتساب به تصمیمات و سیاست‌های سطوح بالاتر بوده است.

از منظر حقوقی، امتناع نهادهای حکومتی از تحویل پرونده پزشکی قانونی یا گزارش کالبدشکافی چه اهمیتی دارد؟

خودداری نهادهای حکومتی از تحویل پرونده پزشکی قانونی یا گزارش کالبدشکافی، از منظر حقوقی اهمیت بسیار بالایی دارد؛ زیرا این اقدام می‌تواند موجب اخلال در کشف حقیقت، تضعیف حق دادخواهی خانواده‌ها و ایجاد مانع در برابر تحقیقات مستقل شود.

در حقوق داخلی ایران، مقام تحقیق مکلف به حفظ آثار جرم و جمع‌آوری ادله است و اشخاص ذی‌نفع نیز، در حدود قانون، از حق دسترسی به اوراق پرونده برخوردارند. بر این اساس، خودداری غیرموجه از ارائه اسنادی که علت و نحوه مرگ و امکان انتساب آن به رفتار مأموران را روشن می‌کند، می‌تواند واجد آثار حقوقی و حسب مورد

کیفری باشد.

از منظر حقوق بین‌الملل نیز، دولت‌ها نه‌تنها به خودداری از محروم کردن خودسرانه اشخاص از حق حیات، بلکه به انجام تحقیقات مستقل، مؤثر، سریع و بی‌طرفانه درباره مرگ‌های مشکوک یا بالقوه غیرقانونی مکلف هستند. در چنین شرایطی، عدم ارائه گزارش‌های پزشکی قانونی یا کالبدشکافی می‌تواند به‌عنوان قرینه‌ای بر نقض همین تعهدات مورد توجه قرار گیرد.

البته خود امتناع از ارائه اسناد، به‌تنهایی اثبات‌کننده مسئولیت دولت یا اشخاص معین نخواهد بود؛ اما در کنار سایر قرائن، می‌تواند نشانه‌ای از کتمان واقعیت، تسلط بر روایت رسمی و جلوگیری از تحقیق و دادخواهی مستقل تلقی شود.

در پرونده‌های مشابه چگونه رابطه میان دستورات صادرشده در سطوح عالی و اقدامات مأموران میدانی اثبات شده است؟

در پرونده‌های مشابه، رابطه میان تصمیمات سطوح عالی و اقدامات مأموران میدانی، الزاما از طریق کشف یک دستور مکتوب یا صریح برای استفاده از سلاح اثبات نشده است؛ بلکه این رابطه معمولا از طریق مجموعه‌ای از شواهد و قرائن احراز می‌شود.

در این میان، ساختار فرماندهی، نحوه استقرار نیروها، استمرار رفتار خشونت‌آمیز علی‌رغم آشکار شدن نتایج مرگبار آن و مهم‌تر از همه، نبود تحقیق، تعقیب و مجازات مؤثر پس از وقوع حوادث، از جمله مهم‌ترین قرائن موجود محسوب می‌شوند.

در حقوق کیفری بین‌المللی، مفهوم «مسئولیت فرماندهی» یا «مسئولیت مافوق» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این چارچوب، صرف داشتن عنوان رسمی برای احراز مسئولیت کافی نیست و آنچه اهمیت دارد، وجود «کنترل مؤثر» بر نیروهای تحت امر است؛ یعنی اینکه مقام مافوق توان جلوگیری از ارتکاب جرم، توقف آن یا اقدام برای تحقیق و مجازات عاملان را داشته باشد.

بر همین اساس، در پرونده‌هایی مانند دی‌ماه، اثبات رابطه میان سطوح تصمیم‌گیری و رفتار مأموران میدانی باید از مسیر بازسازی زنجیره فرماندهی و تحلیل رفتار عملی نهادهای درگیر صورت گیرد. پرسش اصلی این نیست که آیا دستور مکتوبی برای شلیک وجود داشته است یا نه، بلکه این است که چه نهادی نیروها را اعزام کرده، چه مقامی بر آنان کنترل مؤثر داشته و پس از آگاهی از نتایج اقدامات انجام‌شده، چه تدابیری برای توقف خشونت، تحقیق مستقل یا پاسخگو کردن عاملان اتخاذ شده یا نشده است.

از این جهت، تکرار الگوهای مشابه در شهرهای مختلف، نوع نیروهای حاضر، شیوه استفاده از سلاح، واکنش مقامات پس از حوادث و نبود پاسخگویی مؤثر، هر یک می‌تواند بخشی از زنجیره اثبات باشد. این قرائن، هنگامی که در کنار یکدیگر قرار گیرند، ممکن است امکان انتساب مسئولیت را از سطح اقدامات منفرد میدانی به سطح تصمیم‌گیری و فرماندهی نزدیک‌تر کنند.

حق‌ما

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

سازمان حقوق بشر ایران/ محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم نفوری

تماس با مجله: mail@iranhr.net